

یادداشتی بر کتاب «از قیطره تا اورنج کانتی»

وقتی تجربه فردی فرهنگ و زندگی را تکان می‌دهد

ناصر سه‌راپی

تصور کن در تنهایی شب‌های بی‌صدا، بدنت علیه خودت شوریده است، هر نفس کشیدن درد را فریاد می‌زند و هر حرکت ساده، شبیه عبور از یک میدان مین نامرئی است. تو می‌دانی که مرگ نزدیک است، اما نه به شکلی انتزاعی؛ بلکه در لمس سرد پوست، در صدای تیش قلب، در فاصله وحشتناک بین امید و واقعیت. همه چیز از خاطرات کودکی تا لحظات ساده زندگی، ناگهان به شکل یک بار سنگین و غیرقابل فرار بر شانه‌هایت سنگینی می‌کند. در این سکوت وحشتناک، تنها چیزی که باقی می‌ماند، مواجهه بی‌پرده با درد و ترس است و پرسشی تلخ: چگونه می‌توان زنده ماند وقتی همه چیز علیه زنده ماندن است؟

کتاب «از قیطره تا اورنج کانتی» روایت خودنوشت او از مواجهه با بیماری شدید و مرگ قریب‌الوقوع است، اما اهمیت و تأثیر واقعی آن فراتر از داستان بیماری است. این کتاب نشان می‌دهد چگونه رنج فردی، وقتی با صداقت و شجاعت روایت می‌شود، می‌تواند به بازتاب فرهنگی، اجتماعی و حتی فلسفی بدل شود. صدر نه‌تنها تجربه بیماری و تنهایی خود را ثبت می‌کند، بلکه در لایه‌های عمیق‌تر، ما را با محدودیت‌ها و فشارهای اجتماعی، تفاوت‌های فرهنگی و معنای زندگی در آستانه مرگ روبه‌رو می‌سازد.

این اثر بسیار تأثیرگذار است، زیرا به خواننده اجازه می‌دهد رنج شخصی را در قالبی انسانی و جمعی تجربه کند. وقتی او از غربت، نظام درمانی متفاوت و فاصله خود از خانواده می‌نویسد، این تجربه صرفاً یک خاطره فردی نیست، بلکه آینه‌ای از فرهنگ، ساختارهای اجتماعی و محدودیت‌های جمعی است که هر خواننده‌ای، حتی اگر در شرایط متفاوت باشد، با آن همذات‌پنداری می‌کند. این کتاب نشان می‌دهد چگونه زندگی، حتی در سخت‌ترین لحظات، می‌تواند معنا پیدا کند و هر تجربه فردی توانایی آن را دارد که به نطفه‌ای از فهم و تحول فرهنگی بدل شود.

صدر با وارد کردن خاطرات شخصی، عشق به فوتبال، سینما و تحلیل‌های فلسفی از زندگی، کتاب را از یک روایت صرفاً بیمار گونه خارج کرده و به متنی اثرگذار و الهام‌بخش تبدیل می‌کند. در توصیف یک شب پر اضطراب در بیمارستان، وقتی چشم‌های او با چراغ‌های سرد اتاق بر خورود می‌کند، حس می‌کنیم نه فقط درد جسم، بلکه وحشت از پایان و تنهایی نیز ثبت شده است. این نمونه‌ها متن را ملموس، صادق و انسان محور می‌کند.

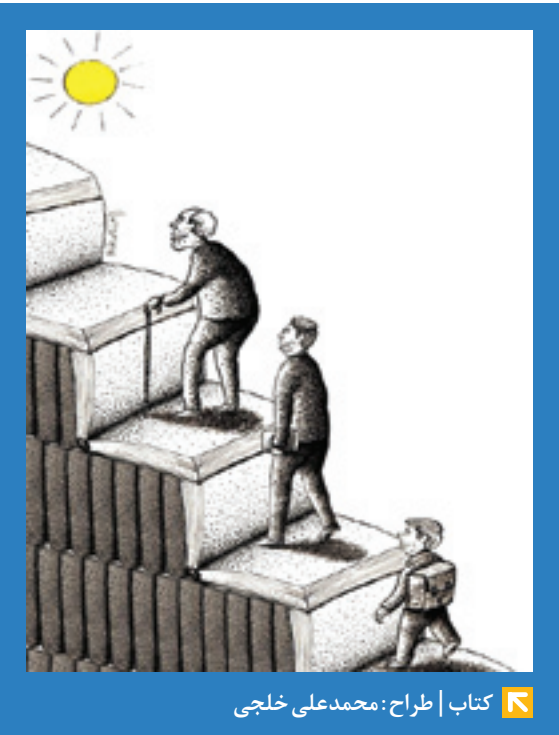


کتاب نشان می‌دهد رنج اگر دیده و ثبت نشود، مانند آتشی در زیر خاکستر باقی می‌ماند، خاموش، اما مخرب، اما وقتی قلم با بیان آن را لمس می‌کند، رنج تبدیل به زبان تجربه انسانی می‌شود، زبانی که هم فرد راها می‌کند و هم جامعه را متوقف نمی‌گذارد. خواننده در مواجهه با این صداقت تلخ، ناگزیر می‌پرسد: آیا من هم جرئت کرده‌ام رنج خود را ببینم و بشناسم؟ آیا می‌توانم آن را تبدیل به اقدام کنم که فقط مر نجات‌دهند، بلکه دیگران را نیز در ک و تأثیر دهد؟

در سال‌های اخیر، این کتاب با تجدید چاپ‌های متعدد و استقبال گسترده مخاطبان مواجه شده است. محبوبیت آن به ویژه میان نسل جوان قابل توجه است. نسلی که در مواجهه با فشارهای اجتماعی و اقتصادی و عدم قطعیت آینده، به دنبال متونی است که صداقت تلخ و مواجهه بی‌پرده با زندگی و رنج فردی را ارائه دهند. این نسل، کتاب حمیدرضا صدر را نه صرفاً خاطره‌ای از بیماری، بلکه ابزاری برای درک بهتر خود، جهان و ارتباطش با جامعه را می‌بیند.

حمیدرضا صدر با این اثر جایگاه شاخصی در ادبیات امروز ایران پیدا کرده است. او نه‌تنها یک منتقد و نویسنده حرفه‌ای است، بلکه به عنوان رایزنگری شجاع و انسان مطرح شده است که رنج خود را به دیگران منتقل می‌کند. جایگاه او، مشابه نویسندگان کلاسیک است که رنج فردی را به میراث فرهنگی و انسانی تبدیل می‌کردند. او نشان می‌دهد که رنج و تجربه شخصی، می‌تواند الهام‌بخش و آینه‌ای برای جامعه باشد و نسل‌ها را به تفکر، اقدام و خلاقیت وادارد.

و در پایان، بعد از خواندن این کتاب ارزشمند، هر کس در ذهنش با خود می‌ماند: رنج، اگر با شجاعت روایت شود، نه دشمن بلکه ابزاری است برای فهم بی‌رحمانه زندگی، انسانیت و جهان پیرامون ما. کتاب صدر به ما یادآوری می‌کند که مواجهه با حقیقت، هر چقدر تلخ، تنها راهی است که می‌تواند انسان را از سکوت بی‌اثر به عمل و تغییر بنیادین متصل کند.



کتاب | طراح: محمدعلی خلجی

خیابان انقلاب و اهمیتی که برای قشر کتابخوان جامعه دارد

درباره خیابان کتاب ایران



رؤیا سلیمی

به عنوان یک خانواده معمولی ایرانی که شاید در طول سال نیاز به خرید چند کتاب درسی یا غیردرسی داشته باشید، تنها یک خیابان مرکز اصلی کتاب در تهران می‌شناسید: خیابان انقلاب؛ خیابانی که بیش از نیم قرن از گره خوردن ناشی با کتاب می‌گذرد.

از سال ۱۳۱۳ که دانشگاه تهران در این خیابان افتتاح شد، کم‌کم کتاب و کتابفروشی‌ها بخش مهمی از این خیابان شدند. پیش از دانشگاه تهران، بافتوق کتاب‌ها را باید در خیابان‌های ناصر خسرو و سپس مخبرالدوله جست‌وجو کرد، اما به شکل مرکزی و امروزی‌اش، به مرور سفره کتاب با سفره دانشگاه تهران یکی شد. هویت این خیابان زمانی که ناشی‌شاه‌رضا بود تا وقتی انقلاب شد، در تاقی با دانشگاه تهران شکل گرفت. نیاز دانشجویان مهم‌ترین دانشگاه ایران به کتاب، از نیازهای روزمره و همیشگی آنها بود. ارتباطات و تعاملات دانشجویان در این خیابان، بافتوق کتاب را از ناصر خسرو و مخبرالدوله به خیابان انقلاب امروزی کشاند. تقاطع کتاب و دانشگاه، بستری برای مرگ‌بخت و توزیع کتاب در کمترین و بهترین‌ترین زمان ممکن شد، اما این توزیع تنها کارکرد خدماتی خیابان انقلاب به دانشجویان نبود.

حضور ناشران مطرح و مؤثر در حوزه فرهنگ و هنر کشور در این خیابان تقاطعات بسیار دیگری را ایجاد کرد. این تقاطعات در بس‌ترین هنر معماری شهری و هنر چیدمان ویت‌ترین، ماهیت این خیابان را تعریف می‌کند. در تمام تقاطعات این خیابان، توجه به عنصر هنر شهری آن را از خیابانی برای عرضه و تقاضا فراتر خواهد برد. پیوند میان کتاب به عنوان شالوده این خیابان با هنر، می‌تواند نقطه اتصال مدیران هنری در انتشارات و فروشگاه‌های کتاب باشد. شاید اگر هنر ناشری ضمن اینکه در تولید کتاب از وجود مدیر هنری بهره می‌گیرد، در بخش عرضه و فروش نیز مشاوره داشته باشد، نقش هنر چیدمان در ارتباط با مخاطب و ارتباط با محصول عرضه‌شده، تعیین‌کننده‌تر باشد.

تقاطع ناشر و مخاطب
ناشران بسیاری در خیابان انقلاب حضور فعال دارند. کتابفروشی‌های آنها محلی است



برای عرضه مستقیم کتاب‌هایی که به تازگی راهی بازار شده یا کتاب‌هایی که سال‌هاست از چاپ آنها می‌گذرد.

سردر برخی کتابفروشی‌ها به تنهایی مسیر هدایت انتخاب کتاب برای عابرانی است که احتمالاً به دنبال کتاب خاصی نمی‌گردند چراکه گذر خیابان انقلاب و گشت‌زدن میان مغازه‌هایی پر از کتاب، بدون خرید کتابی، به تنهایی لذت و فرصتی برای گشتن است. تماشا کردن و گاه چشم‌دوختن به کتابی که می‌تواند نظر مخاطب را جلب کند. در این میان ارتباط میان کتابفروشی‌ها و مخاطبان از سردر مغازه و اسامی ناشران مطرح تا نحوه چیدمان کتاب‌ها و توجه به جوه و بصری آن می‌تواند گسترده باشد. نوع چیدمان ویت‌ترین کتابفروشی‌ها به تنهایی مراجعی برای انتخاب‌گری محدود می‌شود.

با توجه به اینکه فضای محدود ویت‌ترین، امکان چای دادن تمام کتاب‌ها نیست، بنابراین ناشران کتاب‌هایی را برای نمایش در ویت‌ترین انتخاب می‌کنند که هر کدام ممکن است ویژگی و علت خاصی داشته باشد. کتاب تازه چاپ شده یا کتابی که برنده جایزه شده کتابی که در فضای مجازی پرسامد بوده یا کتابی که ارتباطی با فضای اجتماعی یا تاریخی فعلی جامعه دارد و دلایل دیگر، هر کدام اهمیت و جایگاه آن کتاب را در میان انبوه دیگر کتاب‌ها نشان می‌دهد. برخی ناشران نیز تنها به حضور یک کتاب در ویت‌ترین خود بسنده می‌کنند؛ کتابی که کل ویت‌ترین را در بر گرفته است توجه بیشتری را جلب می‌کند و قطعاً رهگذاران در نگاه اول با دیدن این ویت‌ترین، نظ‌رشان جلب می‌شود. برخی حس کنج‌کاوی بیشتر یا شاید فرصت مقتضی‌تری داشته باشند، برای دقت در نام و نویسنده کتاب، یا کند می‌کنند تا نام کتاب، جلد و نویسنده را ببینند.

نگاهی گذرا به «نازنین» داستایوفسکی

یکی از ویژگی‌های اصلی کار داستایوفسکی واکاوی درون و روان شخصیت‌هاست. او با مهارت یک جراح روح رنج‌دیده قهرمانش را می‌شکافد و تمام گره‌ها، عقده‌ها و ناکامی‌های‌شان را پیش روی‌مان می‌گذارد و وادار‌مان می‌کند با آنها همدلی کنیم. از ما می‌خواهد حتی با بدترین‌شان مدارا کنیم و بدانیم، چنانکه خود او در رمان بزرگش، برادران کارامازوف می‌گوید: هر کس گناهکارتر است مستحق رحم و شفقت بیشتری است.»

کتاب نازنین هم از این قاعده مستثنی نیست و خواننده در این اثر با یکی از آثار خوب نویسنده طرف است که در آن به هنرمندانه‌ترین شکل ممکن، شروع به تشریح روان آدمی می‌کند. اگر بخواهیم داستان کتاب را به خلاصه‌ترین شکل ممکن بیان کنیم، باید بگوییم داستان کتاب واگویی‌های یک مرد برای زنی است که دیگر ندارد. در قسمتی از متن پشت جلد کتاب آمده است: نازنین در کنار شب‌های روشن ستوده‌ترین و پخته‌ترین رمانک داستایوفسکی به شمار می‌رود؛ شاهکاری که به قول سوزان سونتاگ همچون هر هنر هنر والایی خود را در قامت یک راز جلوه می‌سازد.

راوی غیرقابل اعتماد این شاهکار کوچک را با روایان یادداشت‌های زیرزمینی، جنایات و مکافات و ابله



مقایسه می‌کنند؛ روایانی عاصی و سرگشته و در اینجا حق‌به‌جانب و خودشیفته. کتاب نازنین برعکس دیگر آثار داستایوفسکی، به شیوه سیال ذهن انجام و این خصوصیت باعث متمایز شدن آن از سایر آثار داستایوفسکی شده است. نخستین تفاوت این کتاب از سایر آثار این نویسنده در آغاز آن است که نویسنده کتابش را با مقدمه و توضیحاتی از خود شروع می‌کند. انگار که داستان زیادی پیچیده است و خواننده لازم دارد سرنخی از آن در دست داشته باشد، همچنین داستایوفسکی از انتخاب اسامی برای شخصیت‌های اصلی خودداری و قهرمان اصلی داستان و دختری ۱۶ساله را بدون اسم و تنها با صفت نازنین مشخص کرده است. این دختر به رغم سن جوان خود، (طبق گفته‌های راوی داستان) شخصیتی پیچیده و متفاوت از خود نشان می‌دهد.

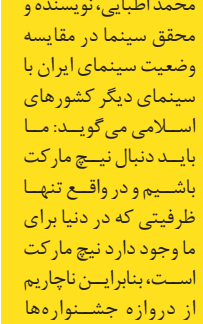
راوی به دلیل تجربه و سردی احساس، اعتقاد دارد انجام

ایپسنا: علاءالدین طباطبایی از

زبان‌شناسان باسابقه درباره اینکه چه کاری می‌توانیم انجام دهیم تا جوانان نسبت به زبان فارسی حساس شوند، بیان می‌کنند: این یک مسئله اجتماعی و فرهنگی است و مسئله صرفاً زبانی نیست. هرچقدر جوانان به هویت ملی خود بیشتر علاقه‌مند باشند، طبیعتاً به زبان ملی خود اهمیت بیشتری می‌دهند اما فرضاً کسی

که از نوجوانی آرزویش این باشد که به خارج برود و در کشور دیگری زندگی کند، علاقه‌ای هم به زبان مادری خود نشان نمی‌دهد و در حد صحبت در حیطه خانواده و دوستان از زبان فارسی استفاده می‌کند اما در حیطه علم، درس خواندن به زبان مادری را بیش جذابیت ندارد؛ زیرا هدفش این است که به خارج برود و علم را به زبان دیگری بیاموزد. این مسئله به فرهنگ و جامعه مربوط است و در این حوزه باید فرهنگ‌سازی شود. اگر بتوانیم ملی‌گرایان را تقویت کنیم، طبیعتاً زبان فارسی به‌عنوان زبان ملی مردم ایران تقویت می‌شود و افراد اهمیت بیشتری برای آن قائل خواهند بود. اگر دستگاه‌های بزرگ تبلیغاتی مانند اادیو، تلویزیون و روزنامه‌هایی که در شمارگان زیاد منتشر می‌شوند، این آگاهی را در جوانان به‌وجود آورند و جوان‌ها احساس کنند زبان ملی‌شان مهم است و در رسانه‌ها این موضوع را در جوان‌ها تثبیت کنند و به اصطلاح جا بیندازند، کار بزرگی است و به زبان فارسی کمک می‌کند.

فیلم ایرانی باید هویت ایرانی داشته باشد



بگذریم و نمی‌توانیم یک فیلم ایرانی را پیش از آنکه برند شود به بخش‌کننده مثلاً عراقی بفروشیم. این برند حتماً باید از دروازه جشنواره‌ها گذشته باشد. متأسفانه به خاطر حساسیت‌های موجود در ایران و غیرممکن‌ترین بازارهای دنیا برای ما بازار کشورهای اسلامی هستند و سینمای ما در ظرفیت اندک اک‌ران در این کشورها در اولویت نیست و آنها ترجیح می‌دهند همین ظرفیت اندک را به فیلم‌های عربی، آمریکایی و اروپایی بدهند.

فیلم ایرانی به نظر من فیلمی است که نباید به زبان‌های دیگر دوبله شود و اساساً در دیگر نقاط دنیا نیز به غیر از انیمیشن‌ها یا یکسری فیلم‌های خاص مثلاً برای مخاطب کودک، باقی آثار دوبله نمی‌شوند.

به طور کل فیلم ایرانی باید هویت ایرانی داشته باشد، یکی از شاخصه‌های هویتی فیلم ایرانی ریشه‌اش است که دوستان خارجی نیز همواره از تأثیر لحن و آهنگ زبان فارسی و دلنشین‌بودنش سخن می‌گویند، به همین جهت گاه وقتی دوستان تهیه‌کننده و بعضاً بخش‌کننده به غلط تیتراژ فیلم‌ها را به انگلیسی کار می‌کنند، مورد اعتراض قرار می‌گیرند.